



به یاد تمام طلبیده‌نشده‌ها!



هدی برهانی

آموزگار

تقریباً این چند سال، تلویزیون برایم تبدیل شده به کارخانه پمپاژ حس کم‌توفیقی، و کم‌توفیقی یعنی این‌که تو روبه‌روی جعبه جادویی توی خانه نشسته‌ای و آدم‌ها در قاب تصویر گروه گروه پیاده به سمت کربلا می‌روند. خبرنگار با زائران پیاده مصاحبه می‌کند و تو نهایتش می‌توانی با بغض گلوگیر دوری، کانال تلویزیون را عوض کنی و از این مواجهه سخت با «طلبیده نشدن» ت فرار کنی.

بچه‌ها هم این ایام دل‌تنگی‌شان از جنس همان بغض گلوگیری است که با عوض کردن شبکه، فروخورده می‌شود؛ بچه‌هایی که پدرها و برادرهایشان می‌روند و آنها می‌مانند و مادر خانه و شوق، شوق رفتن. شوق زیارت پیاده. شوق رسیدن با خستگی.

این روزها بچه‌ها حال و هوایشان فرق دارد. یکی شال عزای مشکی را که از عاشورا در گنجه گذاشته بود درآورده و دوباره به گردن انداخته، آن یکی چفیه عربی را به سیاق دختران ایرانی روی شانه انداخته، یکی خودش داوطلب شده تا در مدرسه موبکی برپا کند و یکی هم دارد تند و تند کتاب می‌خواند. کتابی که جلدش را با نیازمندی‌ها پوشانده.

کنج‌کاو و بدنام یاسمن چه می‌خواند که حال و هوایش این روزها از خواندنش دگرگون است. نمی‌دانم در آن کتاب ناشناخته چه نوشته شده که در میانه صفحاتش گاهی قطره اشکی روی گونه دخترک ۱۶ ساله‌ام می‌غلطد و گاهی لب‌خند و بهتی شیرین در صورتش نمایان می‌شود. یاسمن کربلا نرفته و امسال از پدرش قول گرفته‌ا و را هم صبح روز اربعین با هواپیما به کربلا برساند. از آن سفرهای مدیرکل‌گونه. این اسم را خودش برای سفر یک‌روزه‌اش انتخاب کرده! حالا و درست قبل از این سفر مدیرکل‌گونه، یاسمن دارد کتابی می‌خواند که یقین دارم بی‌ربط به ماجرای اربعین نیست.

دلم را به دریا می‌زنم و بالاخره از کتاب رازآلودش می‌پرسم. جوابش دلم را از جا می‌کند. کتاب همان است که خودم قبل از اولین سفرم به کربلا آن را خواندم. «پنجره‌های تشنه». یاد خودم می‌افتم، وقتی به‌خاطر گرانی کتاب مجبور شدم آن را از نرم‌افزار قدیمی سوره مهر خریداری کنم، نه عکسی داشت و نه هیچ چیز گرافیکی دیگری. فقط من بودم و کلمات، نقش بسته بر یک صفحه مشکی. هر صبح و عصر در راه خانه در مترو، سرم را در گوشی فرو می‌کردم و فقط می‌خواندم. از آقا رضا، راننده باحال تریلی حمل‌ضریح، تا آن پسرکی که دنبال ماشین می‌دوید و اسمش را فریاد می‌زد تا در کربلا یادش کنند.

به یاسمن حق می‌دادم آنقدر حالش خوش باشد. حالش همان بود که سال‌ها قبل خودم با خواندن این کتاب پیدا کرده بودم. شب، روبه‌روی کتابخانه‌مان ایستادم و کتاب را. که بعدها آن را هدیه گرفتم. بیرون کشیدم. با یک نیازمندی‌ها جلدش کردم و گذاشتمش در کیفم، برای آن‌که اگر به آن سفر مدیرکل‌گونه رفتم، ضریح را ببینم و یاد آن پسرک بی‌فتم. یاد اهالی کوت، یاد آن خانمی که طلاهایش را برده بود، یاد تمام آن عاشقانی که ضریح در سفر حسین بن علی را زیارت کردند. یاد تمام آن چشم‌های بارانی از حس کم‌توفیقی...»

ب بسم ا...

۲

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم
سه‌شنبه ۲۳ مهر ۹۸ = شماره ۴۳

«درنگی در نجف» سفرنامه یک خادم زائر است

کربلا منتظر ماست...

نویسنده در این اثر می‌کوشد پرسش‌های ذهن مخاطب را پاسخ دهد. پرسش‌هایی که شاید در حالت عادی ایجاد نشود ولی در ناخودآگاه ذهن خواننده و هر مخاطبی وجود دارد و تنها زمانی که پاسخی برایشان پیدا شود فرد متوجه وجود آن سوال می‌شود. کلاته عربی در کتابش کوشش کرده تصویری از شرایط جغرافیایی و محیطی و همچنین فرهنگ و آداب و رسوم برای خواننده‌اش به نمایش درآورد و در گزارش خود آن را منعکس کند.

نویسنده در این سفر تنها یک زائر نیست بلکه در نقش یک خادم به این سفر معنوی رفته بر همین اساس او از این زوایه دست به روایت مشاهداتش می‌زند. از لحظاتی که لباس و کارت خدمت به زوار گرفته و حس و حالی که در آن لحظات داشته برای خواننده سخن می‌گوید و می‌کوشد با روایتش حس و حال خود را به خواننده‌اش منتقل کند.

همان‌طور که گفته شد این کتاب از اولین کتاب‌های سفرنامه اربعین محسوب می‌شود ولی با این حال نویسنده نکاتی را در کتابش رعایت کرده که شاید نفرت بعدی کمتر به آن توجه کرده‌اند. استفاده از عکس ولو با کیفیت پایین اولین نکته‌ای است که در مرور این کتاب توجه هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند. همنشینی متن و عکس می‌تواند بر اثرگذاری اثری که در دست داریم یا قرار است به مخاطب عرضه شود اضافه کند و جواد کلاته عربی هم در «درنگی در نجف» به این نکته دقت کرده و عکس‌هایی را که از موقعیت‌هایی که روایت در آنها اتفاق افتاده، در کنار متنش قرار داده است.

شاید در نگاه اول سفرنامه نوشتن کار ساده و آسانی به نظر بیاید ولی باید یادآوری کرد نوشتن از موقعیتی که هیچ پایداری در آن نیست و راوی در حرکت است کاری به‌مراتب دشوار است؛ زیرا راوی هم‌زمان که در حرکت است و به مسیر توجه می‌کند باید شش‌دانگ حواس خود را به اتفاقات بدهد تا چیزی از چشمان تیزبینش پنهان نماند. این همان ویژگی و تمایزی است که سفرنامه‌های زنده و پویا را از گزارش‌های بی‌روح سفر جدا می‌کند و آنها را بعد از گذشت سال‌ها همچنان به عنوان یک اثر قابل استفاده معرفی می‌کند.

جواد کلاته عربی در این کتاب تلاش کرده زوایای مختلفی از سفر اربعین را برای مخاطبش روشن کند و اثری کاربردی هم برای کسانی که نیت قدم گذاشتن در این سفر دارند ارائه کند و هم کسانی که توفیق حضور نداشته‌اند. »

«ده دقیقه به ۳ بامداد از حرم حضرت عباس (ع) آمدم بیرون. خستگی را کاملاً احساس می‌کردم، اما حال و هوای زیارت بیشتر غلبه داشت. تا یک ساعت پیش که در خیابان میثم تمار راه می‌رفتیم، برای لحظه‌ای از ابراز خستگی شرم کردم. به یادآوردم خیلی بیشتر از این راه‌ها را، پیش از ما، کودکان حسین پیاده پیموده‌اند، از کربلا تا دمشق؛ منزل به منزل.»

این حسی که ذکرش رفت، حسی عمومی است. حس کسانی که راه نجف به کربلا را تجربه کرده‌اند و هربار که خواسته‌اند خسته شوند یا از گرما و بعد مسافت در دل گلایه کنند، یاد مسافران کوچک این مسیر افتاده‌اند و لب فرو بسته‌اند و از عمق جان شرم‌منده شده‌اند. حسی که شاید فریاد زده نشود ولی بی‌شک هرکس پا در این مسیر طولانی گذاشته باشد آن را بارها تجربه کرده و زیسته!

🔗 روزهایی که نوشتن از اربعین باب نبود

«درنگی در نجف» سفرنامه اربعین جواد کلاته عربی است. او را با آثارش در زمینه جنگ و دفاع مقدس می‌شناسیم، تجربه سفرش به کربلا زیارت اربعین را در قالب این کلمات ریخته و خواننده را با پای کلمات به زیارتی شاعرانه برده است. او در این کتاب از زاویه یک خادم و زائر برای مخاطبش سخن گفته و شرح مشاهداتش را نوشته است. مشاهداتی که شاید امروز به دلیل کثرت مسافران این سفر معنوی، دیگر تازگی نداشته باشد، ولی زمانی که کلاته عربی این کتاب را نوشت هنوز به شکل امروز این سفر همه‌گیر نشده بود و فراتر از آن نوشتن از سفر اربعین نیز رواج نیافته بود.

کلاته عربی کوشش کرده در این کتاب روایتش را بر پایه مشاهداتش بنا نکند و شاخ‌های احساسات مخاطب را نیز با کتاب و روایتش از این زیارت حساس کند تا به سادگی از کنار روایت او عبور نکند. «این بار وقتی وارد بین‌الحرمین شدم و سلام دادم به امام، حالی آمد به سراغم. من امام حسین (ع) را به لحظات قتل‌گاه می‌شناسم؛ به صفت «مظلوم»، «شهید»، «تشنه‌لب»، چه و چه. اما می‌شود کمی از ظهر عاشورا به عقب هم برگشت؛ سلام بر تو که با یزید بیعت نکردی و زیر بار زور نرفتی؛ سلام بر تو که برای اصلاح امت جدت به پاخاستی؛ سلام بر تو که از هیچ هزینه‌ای برای خریدن رضای خدا فروگذار نکردی.»

یونس فردوس

روزنامه‌نگار



کتاب «درنگی در نجف»
سفرنامه یک خادم و
زائر اربعین حسینی
است که نشر ۲۷ بعثت
آن را منتشر کرده است